

مقایسه و بررسی رویکردهای تغزلی در اشعار ابراهیم ناجی و

محمدحسین کریمی

* حسین گلی

تاریخ دریافت: ۹۶/۵/۲۹

** شاهرخ حکمت

تاریخ پذیرش: ۹۶/۸/۱۹

*** شهاب الدین کریمی

چکیده

ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از مطالعات میان رشته‌ای است که مرزهای ادبی را در می‌نوردد و راه را برای کشف یافته‌های نو و تازه می‌گشاید. از این رو اشعار تغزلی در حوزه ادبیات غنایی، زمینه‌های بسیاری را پیش روی پژوهشگر فراهم می‌آورد. پردازش گزاره‌های شعری در آثار شاعران غزل‌سرا، ناجی و کریمی، با این هدف انجام می‌پذیرد که آنان در سرایش غزل پویا و کارآمد بودند. دو رکن اساسی را در بررسی خود مد نظر قرار داده‌ایم تا به یافته‌های ارزشمندی در لابه‌لای مضمون، محتوا و نوع غزل آن دو دست یابیم. روش کار بر مبنای تحلیل درونمایه‌های تغزلی استوار گردید و دیگر مؤلفه‌های موضوعی موازی با درونمایه‌ها، نکات بدیعی را از تداخلات مفهومی ارائه نمود. روش آمریکایی را در ادبیات تطبیقی برمی‌گزینیم چراکه تأثیر و تأثر مد نظر نبوده است.

کلیدواژگان: ادبیات تطبیقی، ادبیات غنایی، مؤلفه‌های موضوعی، روش آمریکایی.

h-goli@araku.ac.ir

sh-hekmat@iau-arark.ac.ir

altayersh9@gmail.com

* استادیار رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک.

** دانشیار رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اراک.

*** کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه اراک.

نویسنده مسئول: حسین گلی

مقدمه

اصطلاح غنایی که معادل Lyrics می‌باشد در سال‌های اخیر در ادبیات فارسی و عربی رونق گرفته است. تعبیراتی در ادبیات از نوع غزل یا تغزل با طی زمان تغییرات گسترده‌ای یافته است. غزل یکی از نمونه‌های بی‌نظیر ادبیات غنایی به شمار می‌رود. تحول و دگرگونی این گونه شعری به نحوی بوده است که به جرأت می‌توان گفت غزل از تأثیرگذارترین ساختارهای شعری است که تا کنون وجود داشته است. شعر غنایی در نظر لامارتین و موسه و بسیاری از شاعران رمانتیک شعری است که شاعر «خویشتن خویش» را موضوع آن قرار دهد.

در یک نگاه اجمالی شعرهای عاشقانه، فلسفی، عرفانی، مذهبی، هجو، مدح و وصف طبیعت همگی مصادیق شعر غنایی هستند. غزل فارسی که یکی از سرشارترین حوزه‌های شعر است. نمونه خوبی که می‌توان آمیزش انواع غنایی را به خوبی ملاحظه کرد. در یک غزل حافظ مسایل اجتماعی (که با بیانی غنایی بر اساس "من" گسترده و اجتماعی شاعر مطرح می‌شود) با مسائل خصوصی از قبیل مرثیه دوست یا فرزند، مباحث فلسفی آغاز و انجام زندگی، سرنوشت انسان، اعتراض در برابر نظام کائنات، هجو، طنز محیط و وصف طبیعت به هم می‌آمیزد و در یک زمینه عرفانی سیر می‌کند. این‌ها همه انواع جداگانه غنایی هستند که در شعر او ترکیب یافته‌اند (رشد آموزش ادب فارسی، شماره ۳۲: ۱۶۹-۹۶).

بیان مسأله

غزل یکی از قالب‌های رایج شعری کلاسیک در ادبیات به شمار می‌رود. اغلب شاعران مکتب رمانتسیم برای بیان احساسات خویش به شیوه خلاقانه بهره برده‌اند. از این رو به برخی از غزل‌سرایان نام‌آشنا ادب فارسی و عربی نظیر مولوی، حافظ، سعدی، عطار، طرفه بن العبد، امرؤ القیس، زهیر بن ابی سلمی، و عنتره اشاره می‌کنیم. در همین راستا غزل در شعر معاصر فارسی تجدید می‌گردد و گونه‌های نویی می‌یابد. بر این مبنا نویسنده در نظر دارد با طرح مسأله‌ای در چارچوب مقایسه رویکردهای تغزلی به

مضامین نهفته در درونمایه شعری ناجی و کریمی پی ببرد و ابعاد گرایش‌های گوناگون این دو شاعر را نسبت به محتوای غزل‌هایشان ارزیابی کند.

ضرورت پژوهش

پردامنه‌ترین رویکردهای شعری در چارچوب غزل خود را نمایان می‌سازد. توجه به اشعاری که دارای رویکرد تغزلی بوده‌اند همواره در ادبیات این زبان‌ها مهم تلقی می‌گردد. مخاطب در اشعار تغزلی با مضامین پررنگ و عمیقی برخورد می‌کند که ایجاب می‌کند به دنبال کشف اسرار آن برود. نوآوری‌ها که در تکامل غزل از آغاز تا امروز ابداع گردیده است نیازمند بررسی در شعر شاعران معاصر می‌باشد. «مروزه بررسی ادبیات از نظر استفاده نویسندگان از لحاظ سبک‌ها یا موضوعات مشابه بسیار مورد توجه پژوهشگران ادبیات تطبیقی است» (فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۳۵: ۴۵).

پیشینه تحقیق

پژوهش‌هایی در خصوص غزل، اشعار تغزلی، شاعران رمانتیک و از این دست موضوعات انجام گرفته است، اما به شکل جامع، واکاوی اشعار تغزلی، کنکاش موضوعی و مضمونی‌شان را در نظر نگرفته است. اکنون به برخی تحقیقات صورت گرفته در حوزه ادبیات غنایی و غزل اشاره می‌کنیم:

۱- «بررسی تطبیقی مضامین رمانتیسم در اشعار ابراهیم ناجی و محمد حسین شهریار»، فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)، علمی و پژوهشی - سال دوم، دوره جدید، شماره چهارم، تابستان ۱۳۹۰. نویسندگان: عبد/الاحد غیبی - ریاب پور محمود.

۲- «مطالعه تطبیقی عاشقانه‌های ابراهیم ناجی و حسین منزوی» - کاوشنامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)، دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی کرمانشاه - سال سوم، شماره ۱۲ - زمستان ۱۳۹۲، صص ۶۵-۹۴. نویسندگان: عبد/الاحد غیبی و فاطمه موسوی.

۳- «التشاؤم فی شعر ابراهیم ناجی»، رقیه رستم پور، مجله ندای صادق، پاییز ۱۳۸۰، شماره ۲۳.

پرسش‌های تحقیق

- ۱- وجود گزاره‌های مشترک نظیر شیفتگی و شیدایی، تنهایی و غربت‌گزینی، شکوه‌گری، طبیعت و غیر مشترک همانند تیرگی و بدبینی و ناتوانی و پیری چگونه می‌تواند نقطه عطفی در راستای پی‌ریزی مؤلفه‌های عاشقانه غزلی به شمار آید؟
- ۲- درونمایه‌های تغزلی در سروده‌های ناجی و کریمی چه مضامین متفاوتی دارد؟ تغزلات متعددی همچون عاشقانه، حکمت‌آمیز، فلسفی، دینی و زاهدانه در کدام شاعر بازتاب بیش‌تری دارد، آیا با هم هم‌پوشانی ایجاد می‌کند یا دارای اختلاف می‌باشد؟

سیمای زندگی ناجی و کریمی

واکوی شخصیت ناجی و کریمی نیازمند تبیین زندگی آنان از زوایای مختلف می‌باشد؛ بدین گونه که بررسی ابعادی همچون سرگذشت، پیشه، آثار و تأثیرپذیری از نویسندگان و شاعران، هر کدام به شکل مجزا، مد نظر قرار گرفته است.

ابراهیم ناجی در منطقه روستایی "شبرا" نزدیک شهر قاهره به سال ۱۸۹۸ زاده شد. زندگی وی با اواخر قرن نوزدهم مقارن گشت. پدر ناجی در اداره تلگراف کار می‌کرد و شخصیت فرهیخته‌ای داشت. همچنین آگاه به زبان انگلیسی بود. چنین شرایطی بذریعۀ علاقه‌مندی به ادبیات را در وجود *ابراهیم* بارور ساخت. ناجی متعقد است نخستین معلم و راهنمای وی در مسیر تفکر و اندیشه پدرش بوده است. پدر ناجی از دوران کودکی کتاب‌های نویسندگانی نظیر *دیکنز*، *کونان دوویل* و غیره را برایش می‌خواند (عویضه، ۱۹۹۳: ۶). از پدر، زبان‌های آلمانی، انگلیسی، و فرانسوی را آموخت. به سبب تشویق‌های پدر، ناجی از همان دوران کودکی بسیاری از کتاب‌های مهم علمی و ادبی را مطالعه کرد (ناجی، ۲۰۰۸: ۳۴۵).

ناجی در سن بیست و چهار سالگی از دانشکده طب فارغ‌التحصیل شد. پس از دوره‌ای کار آزاد در قاهره به شهر سوهاج و منیا رفت سپس در شهر منصوره با علی محمود طه، محمد همشری، صالح جودت و باکثیر برخوردار کرد. در سال ۱۹۳۰ اولین قصیده خود تحت عنوان «صخرة الملقى» را به چاپ رسانید. یک سال بعد به قاهره رفت و با خانم سامیه دختر محمد سامی استاندار پایتخت ازدواج کرد. در سال ۱۹۳۲ گروه

آپولو شکل گرفت. ناجی یکی از سردبیران برجسته مجله آپولو به شمار می‌رفت. در سال ۱۹۳۴ نخستین دیوانش «وراء الغمام» را منتشر کرد (عویضه، ۱۹۹۳: ۱۰).

ناجی می‌گوید: «پدرم مرا به دیکنر علاقه‌مند کرد تا اینکه شعور و احساسات را در من بپروراند. چنانچه با دیکنر شیفته ادبیات گشتم و دیوید از من شاعر خلق کرد. طبع شاعری بسیار زود در نهاد من جوانه زد و در سیزده سالگی توانستم شعر بسرایم. با اهتمام پدر، به شاعر قدیمی شریف رضی گرایش یافتم» (عویضه، ۱۹۹۳: ۸-۷). این شاعر نامی سرانجام در سال ۱۹۵۳ در حالی که به ضربان قلب بیماری گوش می‌سپرد، سکنه کرد.

چند نمونه از آثار ناجی در قالب‌های منظوم، منثور و ترجمه به شرح ذیل می‌باشد:

۱- توفیق الحکیم: پژوهش‌های نقدی ادبی به طور مشترک با دکتر اسماعیل ادهم درباره زندگی حکیم و نتیجه ادبی و فکری او.

۲- مدینه الاحلام: مجموعه‌ای از داستان‌های مؤلف، مترجم و گفت‌وگوهای ادبی که انجام داده است و به پدرش تقدیم کرده است.

۳- دفاتر اشعار با عناوین «وراء الغمام»، «لیالی القاهرة»، «طائر الجریح»، «فی معبد الیل»

۴- ترجمه اشعار لامارتین: چندین نمایشنامه از قبیل «الموت فی اجازة» و «الجریمة والعقاب» داستایوسکی

در واپسین روزهای تابستان ۱۳۱۴ خورشیدی بود که محمدحسین کریمی در اراک پا به عرصه حیات گذاشت. پس از تحصیلات مقدماتی در نزد عموی فاضل خویش، پنجه‌های مردانه را کاوه وار با آهن در آمیخت تا آهنگری به نام شد. اما در جوشش و کوشش با آهن، احساسی در او می‌تراوید که از خلاف آمد عادت کاملی حاصل شد که آهنگری شاعر با تخلص رها طبع آزمایی کرد (ر.ک: نغمه آهنگر، زندگینامه).

کریمی در دوران نوجوانی رهسپار تهران شد. محیط زندگی پیرامونش نیز که خانه باغی واقع در محله یوسف بود تأثیری مناسب بر روحیه شاعرانه وی نهاد. در جوانی دچار عشقی ناکامی شد که مخالفت پدر در آن تأثیرگذار بود. شاعر تقریباً ۳۵ ساله بود که به اراک باز گشت. زندگی بار دیگر به وی روی خوش نشان نداد و همسرش را از دست داد.

از همین رو، در زندگی شخصی با تنهایی در آمیخت و با شعر همنشین و همدم شد چنانکه روزهای بسیاری تا پاسی از شب بیدار می ماند و شعر می گفت. در این دو بیت به خوبی، تصویری از یار و غمخوار خود یعنی شعر ارائه می دهد:

ای شعر طرب ز همه جا یار تویی تو هم مونس و غم خوار شب تار تویی تو
مانند تو معشوق کسی نیست در عالم هر شب به برم خفته و بیدار تویی تو

(کریمی، ۱۳۹۲: ۲۰۷)

کریمی به کانون های ادبی تهران و اراک پیوست. به ویژه در انجمن ادبی نور و شب های شعر آن شرکت فعال می کرد. پختگی و استحکام در شعر او هرچه پا به سن می گذاشت بیش تر می گردید.

دلبستگی فراوان به سبک غزل های کهن، در درونش سایه افکنده بود. مغالطات بسیاری شبیه به غزل حافظ دارد که در اشعار وی موج می زند. گرایش زیاد به خواندن دیوان شاعران قدیم ایران زمین نظیر حافظ، مولانا، عطار و حتی شاعران دوره های بعد همچون عراقی، صائب و معاصرین نظیر پروین داشته است.

سازه های آهنی بسیاری از خود بر جای نهاد که به نمونه هایی از آن ها اشاره می نماییم: بخشی از بیمارستان بقیه الله در تهران، بیمارستان قدس اراک، مدرسه امام علی (ع) و مسجد سیدها و ... (ر.ک، کلک و کلام: ۲۸۹). کریمی آثار زیبایی با استفاده از ابزارهای آهنگری خلق می کرد؛ گرچه متأسفانه برخی از این آثار از بین رفته است اما اثری در موزه مفاخر استان مرکزی از وی به جا مانده که شاعر با دست، نگاره ای از خود ساخته است.

شاعر در برهه ای از زمان علاقه ای به صوفیان و حالات آنان می یابد و در شعر آنان را برجسته می سازد و تمایل به خواندن دیوان مولانا و سرگذشت عارفان شاعر از جمله عطار و کتاب «تذکره الاولیاء» پیدا می کند. آنچنان که *واشقانی فراهانی* مفسر ادبیات درباره وی می گوید: «خواننده او را حکیمی دانا یا شیخی پرهیزگار می داند».

سرانجام محمدحسین کریمی در سال ۱۳۹۳ بر اثر ابتلا به بیماری سرطان ریه پس از چهار ماه تحمل درد بیماری در سپیده دم یکی از روز های تابستان در خانه خود جان

به جان آفرین تسلیم می‌کند. آثار به جای مانده از این شاعر آهنگر، سه کتاب شعر و دست‌نوشته‌های اوست:

۱- نغمه آهنگر: مجموعه غزل‌های شاعر

۲- کلک و کلام: مجموعه اشعار شاعران انجمن ادبی نور- بخشی از کتاب، سروده‌های

کریمی است

۳- گلزار حسین: کتاب آیینی شاعر با موضوع اشعار مذهبی در مدح ائمه اطهار-

پندها- و مدایح وی که هنوز به چاپ نرسیده است

۴- مجموعه دست‌نوشته‌های وی که از دوره جوانی به یادگار مانده است

پیشینه غزل در شعر فارسی و عربی

گذشته غزل راه پر پیچ و خمی را در شعر فارسی و عربی از خود بر جای نهاده است که با توجه به موضوع پیش رو نیازمند بررسی از زوایای مختلف و مرتبط با آن می‌باشد. غزل از صنایع هنر شعری است که راه بسیار پرفراز و نشیبی را طی کرده است.

پیرامون پیدایی غزل در شعر فارسی بحث مختلفی در میان صاحب‌نظران در گرفته است که ضروری است مورد سنجش قرار گیرد: ۱- براگینسکی و برخی دیگر از محققان روسی عقیده دارند که منشأ غزل ترانه‌های عامیانه است. ۲- میرزایف عقیده دارد که باید بین غزل به معنی عام و خاص آن، به تمایز قائل بود. منشأ غزل به معنی عام (مصطلح) آن است که با سعدی به کمال خود رسیده است و به ترانه‌ها و اشعار عامیانه (Folk Poetry) می‌رسد، اشعار عامیانه در دربارها تحت تأثیر شعر رسمی عربی، به صورت غزل درآمدند. ۳- منشأ آن غزل عربی بوده است (شمیسا، ۱۳۷۰: ۵۲-۵۱). شکل‌گیری غزل فارسی می‌تواند عوامل فراوان دیگری داشته باشد که درباره آن اختلاف نظر وجود دارد. وفا کرمانشاهی، غزل‌سرای معاصر، در این باره می‌گوید: «برای غزل چه می‌توان گفت که عمری به درازای شعر توانمند فارسی دارد و هنوز هم از نفس نیفتاده است، غزل به هیچ وجه پیری نمی‌شناسد» (عظیمی، ۱۳۶۹: ۹۶).

هرچند از محمود وراقی هروی و فیروز مشرقی و حنظله باد غیسی ابیات متفرقی باقی مانده است که به اسلوب غزل نزدیک است، اما اولین غزل فارسی را به شکل و معنی

مصطلح در آثار شهید بلخی و بعد رودکی مشاهده می‌کنیم: غزل زیر از شهید بلخی را باید اولین غزل فارسی دانست:

مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی
دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم که پند سود ندارد به جای سوگندی
(شمیسا، ۱۳۷۲: ۵۴-۵۵)

غزل در عربی به مضمون عاشقانه شعر اطلاق می‌شود. مقصود از غزل در ادبیات عربی همان تغزل یا قصاید غنایی است. تغزل در اوایل قصاید دوره جاهلی بسیار رواج داشت (ر.ک: شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۰). اگر بخواهیم معنی غزل در شعر عربی را تحلیل کنیم با سه رکن مواجه می‌شویم.

رکن نخست: مردی که با زنی سخن می‌گوید و عشق می‌ورزد

رکن دوم: زنی که می‌شنود و به مردی عشق می‌ورزد

رکن سوم: سخنی که میان زن و مردی شکل می‌گیرد و نهایت علاقه و دلدادگی در آن‌ها بروز می‌کند.

آیا می‌توان گفت که غزل نزد عرب در کنار هم قرار گرفتن این سه رکن است؟ پاسخ، آری است.

در کنار این‌ها، عرب از زمان گذشته با عشق به شادی و وجد و سرور پرورش یافته است و این برآمده از محیط و شرایط اجتماعی است که به آن خو گرفته است. عرب، همچنین از طبع بی‌آلایش و عاطفه قوی برخوردار است. وجود زن به تنهایی در غزل کافی نیست. از این رو ناگزیر است که عاطفه عربی، او را بر انگیزه سازد و شاعری وی را به هیجان وا دارد (ابورحاب، ۲۰۰۴: ۱۳-۱۲). زن نقش تعیین کننده در معنی غزل در نزد عرب بازی می‌کند. با این وجود انگیزه‌های اصلی در پیدایش غزل را بررسی می‌نماییم: محیط عربی و سرشت آن‌ها - آمیزش مرد با زن - بازارهای ادبی - جلوه‌های رفاه و آسایش (ابو رحاب، ۲۰۰۴: ۳۷-۱۵). غزل در اشعار عربی، دستمایه‌ای از عناصری است که در محیط بادیه نشین عرب‌ها پدیدار می‌شود و کم‌کم در اشکال دیگر ظاهر می‌گردد. بنابراین به نظر می‌رسد انگیزه‌های اصلی در مسیر غزل عربی بر مبنای تأثیرات

اولیه که از دوره جاهلی بر جای مانده راه خود را پیموده و به صورت غزل امروزی نمود پیدا کرده است. شعری از مجنون بنی عامر:

تعلقت لیلی وهی ذات ذؤابة
ولم یبد للاتراب من ثدیها حجم
صغیرین نرعی البهم یا لیت اننا
الی الیوم لم نکبر ولم تکبر البهم
(همان: ۱۸)

سیر تکامل غزل در شعر فارسی - عربی

معمولاً مضامین غزل را در ادب فارسی به سه نوع عاشقانه، عارفانه و قلندرانه تقسیم می‌کنند. غزل عارفانه نیز مانند عاشقانه از سنایی آغاز می‌شود و در حافظ به اوج خود می‌رسد. سنایی اولین کسی است که معانی صوفیه را به طرز وسیعی در غزل و قصاید خود مطرح کرد و آن شیوه بعد از او به وسیله عطار و خاقانی و نظامی تکامل یافت و در مولانا به اوج خود رسید (شمیسا، ۱۳۷۰: ۹۳).

غزل عاشقانه در شعر شاعران پارسی گو بر محور وصف دلبر و محبوب می‌چرخد و زیبایی و ویژگی‌هایش در او به صورت کاملاً ماهرانه به نمایش درمی‌آید. اشعار سعدی و انوری و ... از چنین بافتی برخوردار است.

وه که جدا نمی‌شود نقش تو از خیال من

تا چه شود به عاقبت در هوس تو حال من

(سعدی، ۱۳۳۵: ۳۶۲)

هزار توبه شکسته است زلف پرشکنش

کجا به چشم در آید شکست حال منش

(ظهیر، بی تا: ۱۵۲)

مولوی اوج غزل عارفانه فارسی است؛ غزلیات او سرشار از عنصر "وانمود و باورداشت" است. زیرا او خود مراحل پرفراز و نشیب عرفان را پشت سر گذاشته و شرح آن سفر روحانی را در شعر خود منعکس ساخته است:

تو مپندار که من شعر بخود می‌گویم
تا که بیدار و هشیار یکی دم نزم

(شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۰۷)

دکتر شمیسا غالباً غزل یعنی شعر عاشقانه در عربی را سه نوع دانسته است: الغزل العذری یا عذرائی، الغزل العمری، الغزل التقلیدی.

۱- الغزل العذری یا عذرائی که منسوب است به جمیل از قبیله عذرا. این نوع غزل بیش‌تر در عراق رواج داشت و به آن غزل مدینه نیز گویند. مضامین آن مشتمل بر عشق پاک و تقوا و طهارت است و از احساسات و عشق و نومییدی و فراق و خاطرات قبیله سخن می‌راند و تا حدی شبیه به غزل فارسی است.

۲- الغزل العمری که منسوب به عمر بن‌ابی‌ریعه است. به این غزل که بیش‌تر در سوریه رواج داشت غزل مکی نیز گویند. شاعران آن واقع‌گرا بودند و مضامین این نوع غزل مشتمل بر صراحت و بی‌تقوایی است.

۳- الغزل التقلیدی: که بینابین این دو قرار دارد و مضامین به شکل دو سویه است (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۴۹).

درونمایه‌های تغزلی در اشعار ناجی و کریمی

رویکردهایی که در اشعار /براهیم ناجی و محمدحسین کریمی تبلور می‌یابد نیازمند بررسی از ابعاد گوناگون است، از این رو توجه به گزاره‌هایی نظیر عشق، عرفان، حکمت و زهد و ... در درونمایه‌های اشعار تغزلی نیازمند تبیین مؤلفه‌هایی است که هر کدام به نوبه خود نقش کلیدی در ساختار شعری این شاعران از جهت مضمون و درونمایه‌های مشابه و متضاد با تطبیق نمونه‌های شعری با رویکرد تطبیقی ایفا می‌نماید.

در ذیل به نمونه‌های متعددی از سروده‌های ناجی و کریمی می‌پردازیم که برخی از آن‌ها، با توجه به کاربرد موضوعات تغزلی در اشعارشان متفاوت می‌باشد؛ مایه اصلی غزل عشق و عاشقی است و مضامین دیگر از قبیل عرفان، حکمت و غیره در درونمایه‌ای از تغزل بیان شده‌اند (شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۶۳).

الف. حب حسی

ناجی پیوند خویش با محبوب را در چارچوب‌های گوناگونی نظیر همنوایی، دلبری، فراق و رنجوری، توصیف ویژگی‌های معشوق، شکوه از بخت، بی‌وفایی، اندوه و حسرت و

غیره به شکل نهان و آشکار ترسیم می‌نماید. وی عشق را محصول دنیای می‌داند که در آن قرار دارد؛ این دنیا ناشی از خیالات و افکار ناجی می‌باشد.

قالت تعال فقلت لبيك	هيات اعصى أمر عينيك
أنا يا حبيبة طائر الأيك	لم لا أغنى في ذراعيك
افديك مقبله على جزع	بسطت إليّ يمين مرتجف
وبها ارتعاشه طائر فزع	من قلبها تسرى إلي كتفي

(ناجی، ۱۹۸۰: ۱۲۸)

ناجی به قول خودش در تاریکی فراگیر شب‌های قاهره دیداری داشت، دیداری که در زیر ترس و وحشت انجام می‌گیرد. او می‌گوید پاسخ معشوق را که از من درخواست حضور می‌کند می‌پذیرم، گوش به فرمان چشمان تو هستم و گویی با چشمانت به من دستور می‌دهی. ای محبوب! من پرنده این بیشه هستم که همیشه تو را همراهی می‌کنم. من فدای تو می‌شوم که با بیتابی روی می‌آوری. سپس می‌گوید او دستش را به سویم لزران پیش می‌کشد. و گویی لرزش پرنده هراسان از قلب او به شانهم‌رخنه می‌کند. ناجی در این ابیات سعی دارد همراهی خود با معشوق را نشان دهد که بر سر عهد و پیمانی که با معشوق بسته استوار می‌ماند و هرگز او را ترک نمی‌کند. رویارویی با معشوقی که بیتابی در وجودش موج می‌زند. تأثیراتی دیگر بر جسمش می‌نهد و دستانش را لزران کرده و این لرزش در اندام خود شاعر حس می‌گردد. شعر حقیقی شعری است که ناشی از هیجانات روحی و تراوشی از احساسات و عواطف قلبی باشد (مؤتمن، ۱۳۷۱: ۲۰۲):

كيف يبلى يا حبيبي أو يموت ما طبعناه
على القلب السنين
يا حبيبي! أين أمضى من خجل
وفؤادي أين يمضى من سؤالك
شدا ما يُخجلني جهداً المُقل
من شباب ضاع أو من نور عين

(ناجی، ۱۹۸۰: ۱۱-۱۰)

معشوق می گوید چگونه فرسوده می شوی و می میری با قلبی که سالیان دراز با او خو گرفتیم. ای محبوب من از روی شرم کجا بروم و دل من کجا خواهان تو باشد. چه بسیار است که تلاش بی ثمر که از جوانی تباه شده یا نور چشم صادر می گردد، مرا خجالت زده می کند. در شعر ساعت دیدار، انس و الفت بسیار میان او و محبوب بوده است. چگونه این درد فراق در او پوسیده و فرسوده می نماید چنانچه سرشار از شرمساری نزد معشوق، به خاطر درد فراق یار بوده است. تلاش فرد ناتوان از عشق تباه شده جوانی و فروغ چشم من می گاهد. حسرت خوردن بر این مسائل شاعر یا انسان زخم خورده را رنجور می سازد. چنانکه ویلیام وردورث (*William Verdsvers*) از شاعران و پیروان مکتب رمانتسیم می گوید: «شعر جوشش و خروش خودانگیخته احساسات پرتوان است» (شپرد، ۱۳۷۵: ۳۵).

ب. دلدادگی

معشوق کریمی، سرشته و عصاره‌ای از دلبری، نامهربانی، زیبایی، سوز و گداز، بی وفایی و بسیاری از اشکال دیگر مغاللات شاعرانه می باشد. قلب کریمی همواره در فراق یار می سوزد. دردمندی شاعر با بیان احساساتش در برابر معشوق آرام می گردد:

به روی شانه افشان کرده‌ای زلف چلیپا را

چو دریا می برد امواج چشمانت دل ما را

خرامان می روی از پیش چشمانم به طنازی

شرار هر نگاهت می زند آتش سراپا را

به جان خسته‌ام گاهی گلاب عشق می ریزی

نگاهت می کند هر لحظه چون کار مسیحا را

(کریمی، ۱۳۹۲: ۱)

از آغاز بیت کریمی عشق خود به محبوب را با توصیف ویژگی‌های ظاهری اش متجلی می گرداند. ویژگی‌های استعاری و تشبیهی که در قالب زلف چلیپا، دریا، امواج چشمان و ... تجسم می یابد. عشوه گری و طنازی محبوب وجودش را شعله ور می سازد و گاهی در

وجودش عشق زبانه می‌کشد. چراکه نگاه معشوق معجزه گر است و گویی هر دم برای شاعر امور خارق العاده حضرت مسیح(س) را زنده می‌سازد.

پرده بگشودی ز روی و چشم خود بستی چرا

چون غزالی از برم ای نازنین جستی چرا

همچو عودی سوختم در مجمر پر آتشی

این دل بشکسته را با دست خود خستی چرا

چون صدف در سینه داری گوهر عشق مرا

می‌کنی انکار و از ما آن چه خود هستی چرا

(همان: ۳)

شاعر نخست بی‌وفایی و پیمان شکنی معشوق را برای مخاطب متبادر می‌سازد. چراکه چهره خودش را نمایان ساخته اما چشم خویش را بسته است. شاعر از کلمه پرسشی چرا در ابیات بهره می‌برد تا عمق این دل‌سوختگی را بیان می‌کند. استفاده از تشبیهاتی از قبیل چون غزالی از برم جستی، همچو عودی سوختم در مجمر پر آتشی، چون صدف در سینه داری گوهر عشق مرا، به زیبایی دو چندان این تصویرسازی کمک شایانی کرده است.

دو نوع عشق غالباً آثار عاشقانه این دست از شاعران را تشکیل می‌دهد: «گونه نخست عشق به حب زمینی و مجازی و لحظات شادی و اندوه است که شاعر آن‌ها را در قالب یک داستان غمبار به مخاطب می‌نماید و گونه دوم عشق به انسانیت که شاعر در آن از خوشبختی انسان‌ها شاد و از درد آنان غمگین می‌گردد» (داود، ۱۹۶۷: ۲۸۲).

ج. فلسفه دینی و حکمی

دین در اشعار ناجی با عشق به خدا، و عشق راستین و پاک نسبت به محبوب آسمانی پیوند می‌خورد. ناجی خدا را تصویری از عشق خود می‌داند که در شعرش منعکس می‌گردد. نیاز به دین در جای جای کلمات و واژگان او محسوس است. دین / ابراهیم ناجی، برگرفته از فلسفه عاطفی اوست. فلسفه عاطفی بر محور شاعران عاطفه‌گرا و رمانتیک.

كان الى الله سبيلي وما
كان في جرح الهوى بلسما
كان الى الايمان درب سواه
وكان عندي منحة من اله
(ناجی، ۱۹۸۰: ۳۰۹)

ناجی مسیرش را به سوی خداوند می‌داند و راهی جز او به سوی ایمان قرار نمی‌دهد. در واقع، ایمان ناجی تنها اعتقاد راسخ در مسیر دستیابی به پروردگار است. در واقع زخم عشق برایش مرهمی است که از یزدان به وی ارزانی گشته است:

العیشُ أمرٌ تافهٌ والمنون
وهكذا نمضى وتمضى السنون
والحكمة الكبرى بها كالجنون
وهكذا دارت رحاها الطحون
(همان: ۳۱۱)

همچنین حکمت زندگانی را امری در دست روزگار برمی‌شمارد و فلسفه وسیع پیرامون آن را دیوانگی قلمداد می‌کند، چنانکه انسان‌ها و سال‌ها از بین می‌روند، همان‌گونه که سنگ آسیاب چرخ می‌زند. باور ناجی در فلسفه و حکمت چه در دین و چه نسبت به زندگی، بیانگر حکمت لبید شاعر جاهلی است که جیوری درباره‌اش می‌گوید: «گرایش دینی روشن و واضحی دارد که بسیاری از مطالع قصایدش را در بر می‌گیرد. این رویکرد دینی تسبیح خداوند، بلندمرتبتگی و توحید را نشان می‌دهد. نگرش حکمی دیگر وی پیرامون انسان‌هاست که هرچند تعدادشان زیاد باشد مرگ آنان را در بر می‌گیرد و گریزی از آن نیست» (الجیوری، ۱۹۸۰: ۳۳۸):

هذا النهار مات يا للنهار
مال جدار النور بعد انحدار
كل مساء مصرع وانهيأر
وغابت الشمس وراء الجدار

(ناجی، ۱۹۸۰: ۳۱۱)

گمان می‌رود ناجی در شعرش از برخی رموز استفاده می‌کند که این نشاگر فلسفه رمزآلود اوست. کاربرد واژگانی مثل النهار، مساء، النور و الشمس تصاویر پیچیده می‌آفریند که نیازمند بررسی در محتویات شعر وی می‌باشد. به نظر می‌رسد ناجی مفهوم روز را همان بخت و امید خود می‌داند. به همین خاطر شگفت زده از روزی است که محو می‌گردد. عصر، همان ناامیدی سرنگون کننده و باعث سقوط است. بنابراین این دیوار نور پس از فروپاشی کج شده و خورشید امید پشت آن پنهان می‌گردد.

د. حکمت تعلیمی

اشعار تعلیمی سهم بسزایی در دیوان محمدحسین کریمی دارد. باید اذعان کرد، نمونه‌های اشعار تعلیمی در ادب فارسی کم نیستند. تعلیم و خرد سرمنشأ تعالی انسان به سوی شناخت بهتر از محیط پیرامون است.

خردورزی و تعلیم در شعر شاعران کهن همچون رودکی، فردوسی و سعدی بازتاب فراوان دارد. «این نوع ادبی دانشی را برای خواننده تشریح می‌کند یا مسائلی اخلاقی، مذهبی و فلسفی را به شکل ادبی عرضه می‌دارد» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۷):

در عمل باید شناسی روز سختی مرد را خم کجا آسان توان کردن حدید سرد را
گوهر خود عرضه کردن نزد نامردان خطاست بازگو بیجا بود با نارقیقان درد را
(کریمی، ۱۳۹۲: ۲)

کریمی تعبیر خود از درس‌های اخلاقی که در زندگی فرا گرفته است را با مخاطب شریک می‌گردد و برداشت خود از زندگی را چنین تفسیر می‌کند: در روز سختی مرد عمل شناخته می‌گردد. در ادامه معادله‌هایی می‌آورد که درست بیانگر بیت اول است. عرضه هنر در نزد انسان‌های نامرد، کاری بس اشتباه است:

رسم این چرخ مرا ناله کشیدن آموخت سیل خون روز و شب از دیده چکیدن آموخت
تا که یک لحظه نمودم هوس گل چیدن جای گل در کف ما خار خلیدن آموخت
(همان: ۲۰)

از رهاورد چنین تجاربی است که آه و درد عشق را تجربه می‌کند و سختی‌های آن را به جان می‌خرد. اشعار تعلیمی در شعر کریمی ساختار کلاسیک دارد گرچه مضامین جدید و عاشقانه را در آن وارد می‌کند. شفیع کدکنی ادبیات تعلیمی را اینگونه تشریح می‌سازد: «ماهیت اصلی ادب تعلیمی نیکی (خیر) حقیقت و زیبایی است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۸۱).

تعلیم و آموزش اخلاقی و فرهنگ از جمله کارکردهای ادبیات به شمار می‌رود. البته کارکرد اخلاقی آن در ادبیات کلاسیک فارسی قوی‌تر بوده است. اما در دوره معاصر به دلیل تغییر شرایط، انتظارات و فرصت‌های تازه‌تری در اختیار ادبیات تعلیمی قرار گرفته است (رضی، ۱۳۹۱: ۱۰۹).

هـ. زهد - ملامت

زهد و ملامت در اشعار کریمی ناشی از نگاه درویش منشانه شاعر است، کریمی علاقه‌مند به طرح مسائلی است که در آن، زهد تأثیر پذیرفته از تصاویر اخلاقی عیان می‌گردد، از این روست که حالت شبه عرفانی در اشعارش متبلور می‌شود. همچنان که پیش‌تر بدان اشاره کردیم:

دید درویشی یکی لب بر دعاست گفت جانا مقصد و ماواء کجاست
گفت دنیا را سرابی بیش نیست هر کجا خوش آیدم آنجا سراسست
(کریمی، ۱۳۹۲: ۲۱)

درویشی از یک شخص نیایشگر می‌پرسد: مسیر و مقصد زندگی کجاست؟ چنانچه ارزش دنیا در چشم او سرابی بیش نیست. پس هر کجا، آن شخص به عشق و شوق عرفانی‌اش دست یابد؛ منزلگاه اوست. در این اشعار کریمی از منطق گفت‌وگو (دیالکتیک) میان دو نفر سخن می‌گوید.

به نظر می‌رسد کریمی برداشت دیگری از زهد ارائه می‌دهد که به نوعی تجسم نقد زاهدان بی عمل و اثبات نوعی ملامتگری در نگاه حافظ است. با خواندن برخی ابیات کریمی درمی‌یابیم که از حلاج بسیار در اشعارش استفاده کرده است و خود را آینه‌ای از حلاج می‌داند. به خاطر مفصل بودن بحث، تنها به یک نمونه شعری بسنده می‌کنیم:

کوس رسوایی ما را سر بازار زدند همچو منصور سرم را به سر دار زدند
زاهدان چهره نمایند به ظاهر مستور ای بس این قوم که صد لطمه به دیندار زدند
(همان: ۸۹)

کاربرد زهد و ملامت و حلاج در آثار کریمی نمادی از او گشته است، که آن را فریاد می‌زند. درونمایه‌های تحلیلی شعر، نظیر کوس رسوایی و سر دار زدن بیانگر این نکته است. سپس به نقد زاهدانی که به چهره صورتک دارند و آسیب‌های فراوانی به انسان‌های دیندار زدند می‌پردازد. اشعاری منسوب به قلندرانه وجود دارد که در آثار شاعرانی چون سنایی، عطار و حافظ دیده می‌شود (ر.ک: شمیسا، ۱۳۷۲: ۲۷۷). شعر کریمی نیز تلفیقی از این کارکردهاست.

مؤلفه‌های عاشقانه غزلی

تنهایی و غربت‌گزینی

یا قاسیَ البُعدِ کَیفَ تَبتعد
انِی غریبُ الدیارِ منفرد
إنِ خاننی الیومُ فیکَ قلتَ غداً
أینَ منی و من لقاکَ غدُ

(ناجی، ۱۹۸۰: ۱۴۹)

تنهایی در شعر ناجی نکوهش می‌شود و دوری از آن سنگدلانه می‌نماید. خود را غربی از سرزمین و تنها می‌انگارد. از این رو سرنوشت نیز در آن دخالت می‌کند. وعده میان من و تو به فردایی گره می‌خورد که هرگز نمی‌رسد. قطعاً فردا برای بیننده آن، پرتگاهی است که تقریباً گمان در آنجا سست می‌گردد:

سوختم از غم تنهایی و دمسازم نیست
بس که ماندم به قفس جأت پروازم نیست
عهد خود کرد، فراموش مرا برد ز یاد
شکوه‌ای دیگر از آن دلبر طنازم نیست

(کریمی، ۱۳۹۲: ۴۶)

کریمی تنهایی را همراه با سوز و گدازی می‌داند که پیوسته با نبودن یار قرین گشته است. خود را در قفسی محبوس کرده که جرأتی برای آزادی و پرواز ندارد. با این وجود، یار عهد و پیمان‌ش را فراموش کرد و بر سر قرار خود نماند. ناجی و کریمی هر دو تفسیری تقریباً مشابه از تنهایی و غربت بیان می‌کنند که نسبت به معشوق خویش و تنهایی و غربت در دیار گرفتار مانده‌اند؛ هر کدام سهم خود را از تنهایی با نهایت سوز دردمندی بیان می‌کنند.

شیفتگی و شیدایی

أجل أهواک انتِ منی حیاتی
و أنتِ أحب من بصری و سمعی
و هل انساکِ کلا لست انساک
هوی قد کان الهمامی ونبعی

(ناجی، ۱۹۸۰: ۱۵۰)

ناجی عشق‌ورزی به معشوق را اینگونه ابراز می‌دارد که من عاشق تو می‌گردم، تو که آرزوی زندگی‌ام هستی از چشم و گوش من برایم دوست داشتنی‌تری. هرگز این عشق را به فراموشی نمی‌سپارم، عشقی که الهام بخش و سرچشمه برای اوست.

تو چون نسیم طربناک آبشارانی
چو قطره قطره شبنم به سان بارانی
هوای کوی تو دارد همیشه مرغ دلم
تو آن سرود خوش الهام صوت قرآنی
(کریمی، ۱۳۹۲: ۲۳۳)

کریمی نیز تشبیهاتی برای معشوق خود می‌آورد که نشانگر عمق شیدایی اوست. او را همچون نسیم آبشاران و قطره قطره‌های شبنم در لطافت می‌داند. دلش را به سان مرغی می‌داند که هوای عشق او را دارد و همچون سرود آهنگین برایش الهام بخش است. اگر عشق نافرجام بئاتریس نبود محال بود که اثر ارزشمند «کمدی الهی» دانتِه *Dante* خلق گردد (چاوشی اکبری، ۱۳۷۶: ۲۱).

شکوه و شکایت (معشوق = روزگار)

مَتی یَرْقُ الحَظُّ یا قاسی
مَتی وهل من حیلَةٍ فی متی
هدّ قراری جریها فی دمی
ویلتقی المنسیّ والناسی
وفی خیالاتٍ وأحداسٍ
وهمسّها فی کر أنفاسی
(ناجی، ۱۹۸۰: ۱۸)

ناجی فریاد می‌زند چه وقت بختش باز می‌شود و انسان فراموشکار و فراموش شده به هم برخورد می‌کنند. بارها می‌گوید چه وقت. می‌خواهد بداند که آیا چاره‌ای برای زمان در خیالات و اندیشه او می‌گنجد. جریان این وقت در خونم، صبر و قرارم را بر هم می‌زند و نجوایش به جانم هجوم می‌برد. شکایت و گله ناجی از روزگار در صدایش طنین انداز است:

در آسمان تیره و تاریک بخت ما
در انتظار صبح سپیدی "رها" چه سود
عمرم گذشت در غم و اندوه و انتظار
جایی برای جلوه ی ماهی نمانده است
فرصت تو را به قدر نگاهی نمانده است
جز درد و رنج و بار گناهی نمانده است
(کریمی، ۱۳۹۲: ۳۴)

کریمی آسمان بخت خودش را تیره و تاریک می‌انگارد و ماهی که در آن بتابد و بختش را روشن کند وجود ندارد. او همانند ناجی منتظر روشنی صبح است و آن را در خیال و

افکار خود جست‌وجو می‌کند اما چه فایده که فرصتی ندارد. غم، اندوه و درد بر عمرش سایه افکنده و رنج همراه با بار گناه بر وجودش سنگینی می‌کند.

طبیعت

قلتُ للبحر إذ وقفتُ مساءً
وجعلتُ النسيمَ زاداً لروحي
كَمْ أطلتِ الوقوفَ والاصغاءَ
وشربتِ الظلالَ والأضواءَ

(ناجی، ۱۹۸۰: ۵۲)

نجوای ناجی با طبیعت آوایی است که از عشق صادر می‌گردد. با دریا گفت‌وگو می‌کند آنگاه که عصرگاهان در کنارش ایستاده. به آن خطاب می‌کند چه قدر می‌شنود و درک می‌کند. سپس به دریا می‌گوید که نسیم را توشه روحش ساخته است و تاریکی و نور را آشامیده است. گفت‌وگوی ناجی با دریا نشانگر انس و الفت وی با طبیعت است:

به روز و شام و سحرگاه نوبهار، سلام
به یمن آمدن سرو و لاله و نسیرین
به ماه و سال و بلندای روزگار، سلام
به قطره قطره ی آوای آبشار، سلام

(کریمی، ۱۳۹۲: ۱۲۷)

کریمی نیز طبیعت را عنصری همدل و هم‌نوا می‌پندارد به روزگار و چرخش آن سلام می‌دهد. نشاطی به وی دست می‌دهد و به جوش و خروش مظاهر طبیعی یعنی گل‌ها، سرو و لاله و نسیرین و قطرات که از آوای آبشار بر می‌خیزد سلام می‌دهد چراکه روح شاعر سرشار از خیالات نازک‌بینانه است.

ناجی و کریمی با تکنیک صور خیال، جان‌بخشی (Personification) و استعاره (Metaphor) هنر خویش را بر محور شیفتگی به طبیعت ترسیم نمایند. «طبیعت نزد شاعر رومانتیست، پناهگاه مطمئنی است که شاعر هرگاه از زندگی و اجتماع بریده می‌گردد؛ اتفاقات و سختی، روحش را در تنگنا قرار می‌دهد. لذا بدان پناه می‌برد و در آغوش آن به آرامش می‌رسد. عظمت و زیبایی طبیعت و مظاهر آن، شاعر را به خود دل بسته می‌گرداند و الهام‌بخش شاعر است» (داود، ۱۹۶۷: ۲۹۲). پس از تقابل‌هایی که میان مؤلفه‌های یکسان از دیوان دو شاعر صورت گرفت اکنون به بررسی و تحلیل دو مؤلفه ناهمگون در بن‌مایه‌های شعر ناجی و کریمی می‌پردازیم.

تیرگی و بدبینی

تیرگی و بدبینی در تفکر *ابراهیم ناجی* منشعب از عوامل متعددی در اطراف اوست. به نظر می‌رسد این اندیشه نشان‌دهنده عمق تأثیرپذیری‌هایی است که *ناجی* از پیرامون خود دریافت کرده است از جمله حوادث زندگی، نامهربانی اطرافیان، وقایع جنگ جهانی و چند مورد دیگر در این سوگیری *ناجی* بی تأثیر نبوده است:

المح دنیا بعینی سئم وأری حولی أشباح الملل

(ناجی، ۱۹۸۰: ۱۳۳)

دنیا در چشم *ناجی*، شکل بدبینانه به خود می‌گیرد و پیرامونش را شبح‌های خستگی و ناکامی فرا گرفته است. لذا نگاه *ناجی* به دنیا اینگونه از مظاهر بدبینی نشأت می‌گیرد. رقیه رستم پور در مقاله تشاؤم در شعر *ناجی* می‌گوید: «دنیا در شعر *ناجی* نوک پیکان هر بدبینی می‌باشد. او به وسیله آن سرچشمه هر شر و گرفتاری را تعبیر می‌کند»:

السراب الخوون والصحراء والحياری المشردون الظماء
ولیال فی إثرهن لیال سنة اقفرت واخری خلاء

(همان: ۱۶۱)

سراب در دیدگاه *ناجی* شکل منفی به خود می‌گیرد و در واقع جهانی است که در آن قرار دارد. آن را خیانکار می‌داند و صحرا و بیابان را منشأ این تشنگی تصور می‌کند. بدین سبب عشق *ناجی* گرفتار خیالات و اوهام می‌گردد و همچون بیابانی خشک می‌شود. شب‌هایی که در اثر این فاجعه سپری می‌شود سکوت و خلأ محض بر آن حکمفرما می‌گردد.

ناتوانی و پیری

روحم از این تن فرتوت به تنگ آمده است

با تن خسته ما مرگ به جنگ آمده است

نه دگر تاب و توان و نه دگر پای گریز

اجل از بیشه برون همچو پلنگ آمده است

(کریمی، ۱۳۹۲: ۳۲)

ناتوانی و رنجوری از مؤلفه‌های محتوایی غزل محمدحسین کریمی به حساب می‌آید. که به بررسی آن در اشعارش می‌پردازیم: روح کریمی خسته است و این دلزدگی منعکس‌کننده پیری و فرتوتی اوست. برای کریمی همچون دوره جوانی تاب و تحملی برای گریز از این مهلکه وجود ندارد و مرگ همچون پلنگی به جنگ با او آمده است:

بر دیدگان خسته نگاهی نمانده است دیگر به سینه فرصت آهی نمانده است
پنهان کنم به زیر کله موی خویش را تاری دگر به رنگ سیاهی نمانده است

(همان: ۳۴)

دیگر برای چشمان خسته کریمی توان نگاه کردنی نیست. در سینه پر سوز و گداز او فرصتی برای آه کشیدن نمانده است. او تأثیر این پیری را در موی خود عیان می‌بیند و خواهان پنهان کردن موی خویش در زیر کلاه است تا به ظاهر این پیری را بپوشاند. از جایی دیگر اثری از موهای سیاه جوانی نیست.

مقایسه رویکردهای تغزلی در اشعار ناجی و کریمی

واکاوی رویکردهای تغزلی نیازمند تبیین دو رویکرد اساسی در اشعار ناجی و کریمی است: نخست درونمایه‌های تغزلی و دوم مؤلفه‌های عاشقانه غزلی. در باب ساختار درونمایه‌ها در اشعار دو شاعر، ابتدا به حب حسی نزد ناجی برمی‌خوریم که متشکل از حساسات درونی شاعر و برگرفته از رابطه وی با معشوق خویش است. ناجی عشق حسی را با نگاهی پاک عرضه می‌کند که نگرانی و اندوه و حسرت نسبت به معشوق است و گاهی رنگ تیرگی می‌گیرد. مفهوم دلدادگی نزد کریمی، شکوه و ناملاپمتی است که از جانب معشوق سر می‌زند و بدان واکنش نشان می‌دهد. کریمی عشق پاک خود را در نگاه به معشوق و سوز نیاز عشق تصور می‌کند. در این مؤلفه هر دو تقریباً یک صدا را در تغزل عاشقانه منعکس می‌کنند.

فلسفه ناجی متشکل از دو قضیه است: دین و حکمت؛ اشعار دینی بیش‌تر بر محور یگانگی، پاکی و عصمت و توجه به فلسفه وجودی پروردگار می‌گردد. عشق به ایمان ناشی از وحدانیت، و اشعار حکمی او، توجه به بافتی است که به روزگار و رویدادهای آن نگاه حکمت آمیز دارد و این سرودها را در قالب تمثیل بیان می‌کند و شکل رمزین و

پیچیده در گفتار آن‌هاست. به نظر می‌رسد که اذعان به این نکته که در اثنای اشعار *ناجی* به حالتی از عرفان درونی می‌رسیم پر بیراه نباشد چراکه حالاتی از وجد و انتظار و عشق صوفیانه در کلمات احساس می‌شود.

حکمت کریمی برآمده از تعلیم، زهد و ملامت شاعر می‌باشد. مباحث تعلیمی را بر مبنای تصور قدما از شعر تعلیمی بیان می‌کند و خواننده را به تفکر و تأمل وا می‌دارد. اشعار تعلیمی‌اش پژواک نگاه آموزنده است و خویش را در آن تجسم می‌کند. نگاهی پند و اندرز گونه و ساختار زاهدانه در شعر کریمی حالت شبه عرفانی و صوفی مسلکانه دارد. خواهان بیان عشق پاک و مسیر درست است. ملامتگری از کریمی مطرح می‌گردد سپس زاهدان بی عمل و ریاکار را نکوهش می‌کند.

مؤلفه‌های عاشقانه غزلی موارد مشابه نظیر شیفتگی، تنهایی و غربت زدگی، شکوه و طبیعت را در بر می‌گیرد. گرچه مفاهیم این شاعران در مؤلفه‌ها بسیار به هم نزدیک‌اند اما تفاوت‌های معنایی نیز دارند. دو مورد عمده تفاوت در آن مشاهده می‌شود؛ نخست نگرش بدبینانه *ناجی* نسبت به امور و دوم ناتوانی و پیری در اشعار کریمی که هر دو بر این مضمون‌ها اهتمام ورزیده‌اند.

نظرات مطرح گردیده نگاه نویسندگان را بازتاب می‌دهد اما باید به نظرات مطرح‌شده مفسرین ادبی پیرامون *ناجی* و کریمی اندیشید. *ناجی* و کریمی هر دو قالب سنتی غزل را رعایت کرده‌اند. شیخ کامل عویضه درباره مفهوم شعر و کارکرد آن نزد *ناجی* می‌گوید: «فن در سخن *ناجی* طبیعت رفتن به مذهب تقلید و محاکات نیست. بنابراین *ناجی* فرصت می‌یابد تا وظیفه ادبیات را تعبیر ذات شاعری قرار دهد و از قید رها سازد همان کاری که اکثر رمانتیک انجام می‌دهند» (ر.ک: عویضه، ۱۹۹۳: ۸۳ تا ۸۵).

شاهرخ حکمت اشعار کریمی را به تبعیت از اشعار قدمای غزل فارسی برمی‌شمارد و نگرش ترکیبی در برابر معشوق گذشته و حال را نزد کریمی برجسته می‌داند (ر.ک: نغمه آهنگر، یادداشت). مفسر ادبی *واشقانی فراهانی* می‌گوید شعر رها تجسمی از روحيات شاعر است. شعر او چنان تصویرگر است که هر کس او را می‌شناسد، می‌داند که شعر "رها" حسب حال است یعنی انسانی بدون معیارهای اجتماعی و بدون داشتن صورتک که متأسفانه بشر امروزی به ناچار باید با خود همراه ببرد (همان، زندگینامه).

نتیجه بحث

۱- زندگی شاعران غزل سرا نظیر ناجی و کریمی با فراز و فرودهایی بسیاری همراه بوده است که البته فرودهای آن بیش تر بوده است. تأثیر رویدادهای تلخ و شیرینی که در زندگی کریمی و ناجی دیده می شود در اشعار آنان به خوبی جلوه گری می کند. ناجی و کریمی با نگرش روح زخم خورده، در بند بند سروده‌هایشان مفاهیم جدیدی را ارائه کردند. این بینش از دل ناله‌های عاشقانه شاعران سبک رمانتسیم برمی خیزد. چنانکه هر دوی آن‌ها تفکر ذات شاعری را بدون رنگ و بوی پایبندی به سنت‌های پیشینیان متبلور ساختند.

۲- غزل سنتی در سیر تکامل شعر فارسی و عربی دستخوش تغییرات فراوان بوده است که در اشعار جاهلی به عنوان مفهوم یکپارچه در درون شعر جای گرفته بود و در شعر فارسی اولیه نیز در صورت‌های تغزلی مدح و وصفی در آغاز قصاید به کار می رفت. این موضوع تا به جایی پیش رفت که از قالب قصاید بیرون آمد و به فرم مستقل تبدیل گشت. تکاملی که در غزل شکل گرفته در زمینه‌های نوآوری مضمونی و محتوایی و وزنی در کم تر قالب شعری به چشم می خورد.

۳- غزل در شعر ناجی و کریمی برآمده از همان قالب قدما است. اما با نوآوری در درونمایه تغزلی برگرفته از موضوعات گذشته شاعران غزل سرا و تأثیرپذیری از آنان همراه بوده است. گرچه مضامین شعر آنان، دلالت بر دگرگونی تغزلی دارد. ناجی و کریمی در اشعارشان نگاه پاکی را دنبال می کنند که متأثر از عشق راستین آن دو است. تغزلات ناجی با آمیزه‌های فلسفه دینی و حکمی گره می خورد و نوعی پیچیدگی رمزی در آن‌ها به چشم می خورد. کریمی نیز تعالیم حکمی را چونان سروده‌های شاعران گذشته اظهار می دارد. هرچند موضوعات نوینی در آن‌ها مطرح می کند و تصویر خود را در کانون آن‌ها متمرکز می کند. زهد را با تلفیقی از ملامت در مضامین تغزلی در هم می تند.

۴- مضامین یکایک ابیات، مؤلفه‌های همگونی را در دیوان دو شاعر به اثبات می رساند. مؤلفه‌هایی همچون تنهایی، شیفتگی، طبیعت و شکوه گری که در مفهوم به هم شبیه‌اند لذا اشعار ناجی و کریمی غنای بالای واژگانی را نشان می دهد که تداعی گر مشابهت در مفاهیم مؤلفه‌های پرداخته شده است. در تقابل با چنین مؤلفه‌هایی دو مورد

نیز تفاوت عمده دارد: تیرگی و بدبینی و ناتوانی و پیری. تیرگی و بدبینی ناجی حاصل از اتفاقات سایه افکنده بر زندگی اوست که سایه زندگی و دنیا و دوستان را بر سر خود سنگین می‌بیند. کریمی نیز ناتوانی و پیری را به صورت گذشته از دست رفته همراه با آینده سراسر رنج ترسیم می‌کند.

کتابنامه

کتب فارسی

- چاوشی اکبری، رحیم. ۱۳۷۶ش، ناله سه تار، تهران: نشر صدا.
- سعدی، شیخ مصلح الدین. ۱۳۳۵ق، کلیات سعدی، بمبئی: مطبع سپهر.
- شپرد، آن. ۱۳۷۵ش، مبانی فلسفه هنر، ترجمه محمد صدقیانی و غلامحسین یوسفی، تهران: علمی.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۰ش، سیر غزل در شعر فارسی (از آغاز تا امروز)، تهران: فردوس.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۲ش، انواع ادبی، تهران: فردوس.
- عظیمی، محمد. ۱۳۶۹ش، از پنجره زندگانی، تهران: آگاه.
- فاریابی. ظهیر. بی تا، دیوان، هاشم رضی، تهران: انتشارات کاوه.
- کریمی، محمدحسین. ۱۳۹۲ش، نغمه آهنگر؛ مجموعه غزل‌های محمدحسین کریمی (رها)، اراک: مؤلف.
- کلک و کلام. ۱۳۸۴ش، مجموعه شعر؛ کلام شاعران انجمن ادبی نور اراک: انتشارات عصر ظهور.
- منزوی، حسین. ۱۳۸۸ش، مجموعه اشعار، به کوشش حسین فتحی، تهران: نگاه.
- مؤتمن، زین العابدین. ۱۳۷۱ش، تحول شعر فارسی، تهران: طهوری.

کتب عربی

- ابورحاب، حسان. ۲۰۰۴م، الغزل عند العرب، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية.
- بثینه، جمیل. ۱۹۸۲م، دیوان جمیل بثینه، بیروت: دار بیروت.
- الجبوری، یحیی. ۱۹۸۰م، لبید بن ربیعۃ العامری، بغداد: مكتبة اندلس.
- داود، انس. ۱۹۶۷م، التجدید فی الشعر المهجری، المؤسسة المصرية العامة للنشر والتألیف.
- عویضه، کامل محمد محمد. ۱۹۹۳م، ابراهیم ناجی؛ شاعر الأطلال، بیروت- لبنان: دار الکتب العلمیة.
- الفاخوری، حنا. ۱۹۸۶م، الجامع فی تاریخ الأدب العربی؛ الأدب القدیم، بیروت: دار الجمیل.
- ناجی، ابراهیم. ۱۹۸۰م، دیوان ابراهیم ناجی، بیروت: دار العوده.
- ناجی، ابراهیم. ۲۰۰۸م، الأعمال الشعریة الكاملة، بیروت: دار العوده.

مقالات

- حکمت، شاهرخ و پریرزاد، مریم. ۱۳۹۴ش، «نقد تطبیقی منطق الطیر عطار و داستان کانتربری اثر چوسر»، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال نهم، شماره ۳۵، پاییز ۱۳۹۴، صص ۶۳-۴۵.

رضی، احمد. ۱۳۹۱ش، «کارکردهای تعلیمی ادبیات»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان، شماره ۱۵.
شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۷۲ش، «انواع ادبی و شعر فارسی»، رشد آموزش ادب فارسی، سال هشتم، شماره ۳۲، صص ۹۶-۱۶۹.